

[illegible]

مقطع  
حساس کنونی

# حکایت مرد تاجر و مرد روستایی + شتر اضافه

🔴 مرد تاجری در  
تعطیلات تابستانی  
همراه دوست و  
شریکش به  
کویر نوردی رفت. مرد  
تاجر و دوستش  
خودرو آفرود خود را در  
حاشیه کویر بارک و



امید مهدی نژاد  
طنزنویس

شتری کرایه کردند و وارد کویر شدند. وقتی به اواسط کویر رسیدند مرد تاجر شریکش را که سوار بر شتر بود گم کرد و هرچه گشت از آنها اثری نیافت. پس از چند ساعت جست و جو، به مردی روستایی رسید که شترش را از درخت درختی رد کویر پیسته بود و در سایه درخت حال استراحت بود. مرد تاجر پس از سلام و احوالپرسی از مرد روستایی پرسید: دوستم را گم کرده‌ام. او را ندیدی؟ مرد روستایی گفت: همان‌که چاق و خیل است و کچ‌کچ راه می‌رود؟ مرد تاجر گفت: بلی. مرد روستایی گفت: در همان شتر که یک چشمش کور است و در داخل خورجینش هم بیسکویت ساقه طلایی است؟ مرد تاجر گفت: بلی بلی، خودش است. کیامت؟

مرد روستایی گفت: ندیدم. مرد تاجر گفت: او، این همه مشغصات دادی، بعد می‌گویی ندیدم؟ مرد روستایی گفت: ندیدم. ولی بدانی که زیر همین درخت استراحت کرده و یک ساعت و نیم پیش بلند شده و از آن طرفی رفته. مرد تاجر بقیه مرد روستایی را گرفت و گفت: تو اوار دیده‌ای. نکند او را راکشته‌ای.

مرد روستایی گفت: بقیه را ول کن بنیم بابا. سپس مرد تاجر را به سمت ردپای شتر برد و گفت: این ردپا از ردپای من عمیق‌تر است. پس مال یک آدم چاق و خیل است، اریب است، پس کچ‌کچ راه می‌رود، این مورچه‌ها دارند یک چیزهایی حمل می‌کنند. که اگر دقت کنی، تکه‌های بیسکویت ساقه طلایی است، خرابی، سمت راست ردپای شتر خورده شده و خرابی سمت چپ نشده، پس چشم چپ و شتر کور است، جای نشیمنگاهش مرد ردپا در درخت. الان آفتاب است، اما قبلاً سایه بوده و من می‌دانم که سایه یک ساعت و نیم طول می‌کشد که از آن سمت بچرخد و به این سمت بپای. پس او یک ساعت و نیم پیش از اینجا راه افتاده و جهت ردپا هم به آن طرف است و این را دیدگر هر شتری می‌فهمد که از آن طرف رفته است.

مرد تاجر که از هوش و فراست مرد روستایی آفک کرده بود، گفت: ایول، سپس افزود: کافا، دوست من را بی خیال، برود گم بشود. آیا حاضری ما من شریک شوی و یک مزرعه پرورش شتره را ببندازیم؟ سرمایه از من، کار از تو.

مرد روستایی گفت: من برادری دارم که از من بپاهوش تر است، می خواهی با او شریک شوی؟

مرد تاجر گفت: او، وفوف، بلو بیلی. تو که ای، ببین او دیگر چیست. مرد روستایی گفت: ای، فیفوز، دوست را به من فروختی و مرا به برادرم. دروغ گفتم، من تگ پسر هستم و برادری ندارم. با انسان بی معرفتی چون تو نیز شریک نمی شوم. در این هنگام شریک مرد تاجر سوار بر شتر از دور دست پیدا شد. مرد تاجر به مرد روستایی گفت: اگر ممکن است که دوست صحبت هایی که کردیم چیزی به دوستم نگو.

مرد روستایی گفت: نمی گویم، او هم مثل تو فیفوز و بی معرفت است. خودتان از پس هم برمی آید. مرد تاجر گفت: از کدام نشانه روهفیدی او هم مثل من بی معرفت است؟

مرد روستایی گفت: آیا او به خاک سیاه نشسته است؟

آست؟ مرد تاجر گفت: نه، وضع او از من هم توپ تر است. مرد روستایی گفت: اگر مثل تو نبود تا به حال، ما بار سرش را کلاه گذاشته و او را به خاک سیاه نشانده بودی. وی ادامه داد: اگر کار دیگری نداری خاموش شوم. مرد تاجر گفت: نازم و به سمت دوستش حرکت کرد.

مرد روستایی نیز زیر سایه درخت دراز کشید. خاموش شد.

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: سید علیرضا شریفی ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد القدير، شماره ۳۹

■ تلفن: ۰۲۱ - ۲۳۰۴۰۰۰ | دورنگار تحریریه: ۲۲۲۴۶۹۵۲

■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ | کد پستی: ۱۹۱۹۱۸۳۳

■ امور مشترکین: ۴۴۲۶۳۰ | سازمان آگهی‌ها: ۳۳۰۳۶۳۳

■ پیامک: ۳۰۰۱۱۴۰ | روابط عمومی: ۲۲۲۴۶۱۴۲

■ چاپ: به صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام جم)

شایه: ۳۶۳۷۰-ISSN ۱۷۳۵۰۰۰۰

پایگاه اطلاع‌رسانی: [www.jamejamdaily.ir](http://www.jamejamdaily.ir)

پست الکترونیکی: [info@jamejamdaily.ir](mailto:info@jamejamdaily.ir)

یکشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۹۸ | ۲۲ شعبان ۱۴۴۰ | ۲۰ صفحه | سال نوزدهم - شماره ۵۳۶۹ | استان تهران و البرز ۱۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۵۰۰ تومان | Sunday - 2019 April 28

پیش‌بینی آب و هوا دوشنبه

تهران ۲۴ / ۱۳

ارومیه ۱۹ / ۶

بیرجند ۲۴ / ۱۰

خرم‌آباد ۲۴ / ۸

ساری ۲۵ / ۱۳

سنندج ۲۲ / ۷

کرمانشاه ۱۶ / ۶

قزوین ۲۴ / ۸

نوشتن هستند به خصوص آقایان مجبورند برای تامین هزینه‌های زندگی کاری دیگر به جز نویسندگی داشته باشند. معمولاً روزها در شغلی که ربطی به نویسندگی ندارد کار می‌کنند و شب‌ها باید بنویسند. مسلمان در چنین شرایطی نمی‌توان انتظار داشت که آنها داستان‌ها و کتاب‌های متفاوت و به روزی بنویسند. کتاب‌هایی موفق می‌شود که مماس با اتفاقات روز جامعه باشد. مثلاً از اول سال کشور ما درگیر سیل شده است، اگر شرایط نویسندگی در کشور ما حرفه‌ای بود تا الان چند کتاب و داستان در این باره منتشر شده بود و مردم هم آنها را می‌خواندند چون با آن درگیر هستند اما نویسنده‌ها زمانی دربار سیل یا هراتفاق فراگیر دیگر کتاب می‌نویسند که دیگر به اصطلاح آب‌ها از آسیاب افتاده و مردم آن را فراموش کرده یا دیگر درگیر آن نیستند. این هم یکی از مشکلات و چالش‌هایی است که دنیای کتاب و نشر با آن دست به گریبان است.

و جبهه سامانی از این که کتاب‌های خواب باران و آن مرد با باران آمد به چاپ پنجم رسیده خوشحال است و می‌گوید: خدا را شکر هر چند کاغذ گران شد و بازار کتاب را تحت الشعاع قرار داد اما این دو کتاب را مردم پسندیدند و آنها را خریدند. چاپ چهارم کتاب عروس آسمان هم در نمایشگاه امسال عرضه شده است. ❗

خوبی برای خانواده‌هاست. بچه‌ها با والدینشان به نمایشگاه می‌روند و کتاب‌های کودک و نوجوان همیشه فروش خوبی دارد. این رویکرد را به فال نیک می‌گیریم. من به عنوان نویسنده خوشحالم از این که نمایشگاه کتاب شلوغ باشد حتی اگر کسانی که به آنجا می‌روند، کتاب نخرند! باید از روزی رسید که نمایشگاه خلوت باشد و نگاه مردم را به سمت خود جلب نکند. همین که مردم به موضوعی فرهنگی مانند کتاب و نمایشگاه آن توجه می‌کنند و زمانی از روز خود را در آنجا سپری می‌کنند نشان می‌دهد کتاب هنوز هم برای مردم موضوعیت دارد. هر چند اوضاع خراب اقتصادی باعث شده مردم و به خصوص جوان‌ها نتوانند کتاب‌هایی که مد نظرشان است را خریداری کنند.

❗ کتابفروشی‌های محلی را در ایام

اهالی فرهنگ و آثباتی که دغدغه کتاب دارند و نگران بسته شدن کتابفروشی‌ها هستند، از ایام برگزاری نمایشگاه کتاب استفاده کرده و یادآوری می‌کنند که از کتابفروشی‌ها خرید کنیم تا این صنف شریف بتوانند به کسب و کار خود ادامه دهند. گاهی در شبکه‌های اجتماعی عکسی به اشتراک گذاشته یا توییتی منتشر می‌شود که فلان کتابفروشی در فلان خیابان که روزی پر از آدم‌های کتابخوان بود بسته شد و جای خود را به جیگرکی یا فست فودی داد. وقتی مردم از کتابفروشی خرید نکنند او مجبور می‌شود، دکان خود را تعطیل کند. سامانی در این باره می‌گوید: نمایشگاه کتاب در اصل جایی است برای معرفی کتاب نه برای فروش آن. مثل نمایشگاه کتاب فرانکفورت که یکی از قدیمی‌ترین نمایشگاه‌های کتاب جهان است. اصلاً قرار نیست در نمایشگاه کتاب، کتاب فروخته شود اما در کشور ما این سنت سال‌هاست برقرار است، سنتی اشتباه که گویا اصلاح‌پذیر هم نیست. مردم باید برای خرید کتاب به کتابفروشی‌های محلی بروند تا این صنف بتوانند به کار خود ادامه دهند. اما متأسفانه در کشور ما آثباتی که اهل کتاب هم هستند، پول خرید کتاب

حتی اگر به نمایشگاه کتاب نرفته باشید از آنچه درباره این نمایشگاه در شبکه‌های اجتماعی بازتاب پیدا کرده می‌توان به چند نکته پی برد: اول این که اگر کتابخوان نداریم پس چرا نمایشگاه کتاب شلوغ است و دوم گرانی کتاب، گرانی‌ای که به بیشتر مردم مخصوص جوان‌ها و دانشجویان اجازه خرید کتاب نمی‌دهد. مردم به نمایشگاه کتاب می‌روند، در راهروها قدم می‌زنند و به جلد کتاب‌ها خیره می‌شوند، عکس یا عکس‌هایی می‌گیرند و در اینستاگرام پست می‌کنند یا توییت می‌کنند که دارم در نمایشگاه کتاب قدم می‌زنم بدون این که بتوانم کتابی بخرم چون خیلی گران است!

نمایشگاه کتاب سال‌هاست برگزار می‌شود، مثل یک نذر که باید حتماً ادا شود، اما کیفیتی این نذر چگونه است و چگونه باید باشد، همیشه جای سوال و چالش بوده و هست. چالش‌هایی مانند مکان برگزاری نمایشگاه، چپ‌نش و اندازه غرفه‌ها، آماده نبودن غرفه حتی زمانی که نمایشگاه افتتاح می‌شود، مقام عالی‌رتبه دولتی که نمایشگاه را افتتاح یا اختتام می‌کند و ده‌ها مسأله دیگر که هیچ زمانی حل نشده و انگار قرار هم نیست به سامان برسد. حالا به همه مشکلاتی که این نمایشگاه هم‌ساله با آن درگیر بوده، گرانی کاغذ و به تبع آن گرانی کتاب را هم باید اضافه کرد.

❗ بازار خوب کتاب کودکان

با و جبهه سامانی که امسال با کتاب جدیدش به نام بادبادک‌ها در نمایشگاه کتاب حضور دارد هم صحبت می‌شوم و از او این سوال را می‌پرسم که شلوغی نمایشگاه کتاب چه دلایلی می‌تواند، داشته باشد، آیا همان‌گونه که مردم پاساژگردی را در برنامه‌های روزانه‌شان جای می‌دهند، رفتن به نمایشگاه کتاب را هم در برنامه‌های خود می‌گذارند برای وقت پرکنی؟

این نویسنده می‌گوید: نمایشگاه کتاب تفرجگاه

طاهره آشرانی  
روزنامه‌نگار

## ربا‌ت‌ها، کارگران را بیکار می‌کنند

نتایج یک بررسی جدید نشان می‌دهد در پی خودکارسازی امور و به حداقل رساندن نقش انسان، طی دو دهه آینده بیش از نیمی از مشاغل از بین خواهد رفت. گزارش سازمان همکاری و توسعه

## پيروزی لبخند

### بر تعصب با يك عكس



شایما اسماعیل، زن جوان و مسلمان آمریکایی که برای شرکت در یک کنفرانس اسلامی به واشنگتن دی سی رفته بود، با یک گروه از تظاهرکنندگان اسلام ستیز مواجه شد که علیه اسلام و حضرت محمد (ص) شعار می دادند. به گزارش تابناک، شایما تصمیم گرفت همان جا عکسی با لبخند و علامت پیروزی منتشر کند. این عکس به سرعت به یکی از پربازدیدترین و معروف ترین عکس های جهان تبدیل شد. شایما اسماعیل ۲۴ ساله که نام «لبخند در برابر تعصب» را روی عکس خود گذاشته، گفت: هدف من از انتشار این عکس آن بود که بگویم ما باید به تعصب و نفرت پراکنی فقط با مهربانی و لبخند پاسخ دهیم.

می دانی داستان چیست؟ مردم فطرتاً به «فراخوان» علاقه مندند. یعنی چه؟ یعنی دوست دارند از کسی که در کوچه داد می زند «سیب زمینی کیلویی فلان قدر» خرید کنند تا مغازه داری که پشت دخلش داد نمی زند. یعنی دوست دارند در رستورانی که دم درش یک عروسک به داخل دعوت شان می کند، غذا بخورند تا رستورانی که هیچ کس از آنها دعوت نمی کند. حالا وقتی این فراخوان به موضوع جالب توجهی هم دعوت کند که تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، این می شود که وقتی کسی در تلویزیون فراخوان می دهد که دعوتید به دریافت یک پول کلان اگلی آدم صف می کشند، امانی شوند که فرشته ای هر روز در زمین فراخوان می دهد: یا ایها العشرین جدوا... ای جوانان تلاش کنید!



|                                                                                                                                       |                                                                                                 |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p><b>اصول کافی</b></p> <p>امام باقر(ع): خدا این دنیا را به نیکوکار و بدکار می بخشد، ولی «ایمان» را جز به برگزیدگان خلقش نمی دهد.</p> | <p><b>حدیث روز:</b></p>                                                                         |
| <p><b>سعدی</b></p> <p>صبرم ز روی دوست میسر نمی شود<br/>دانی طریق چیست تحمل ز خوی دوست</p>                                             | <p><b>پلک احساس:</b></p>                                                                        |
| <p>غروب آفتاب: ۱۹/۴۸<br/>نیمه شب شرعی: ۰۰/۱۵<br/>طلوع خورشید(فردا): ۶/۱۵</p>                                                          | <p><b>اوقات شرعی:</b></p> <p>اذان ظهر: ۱۳/۰۲<br/>اذان مغرب: ۰۲/۰۶<br/>اذان صبح (فردا): ۴/۴۳</p> |

راپورت‌های میرزا ادريس  
 جنگاوران  
 استاد يوم آزادي

صبح جمعه از خواب همایونی بیدار گشته،  
غسل جمعه فرمودیم و دنبال روغن کرمانشاهی  
یا یک می گشتیم که در باغ و زیرمیرو محلی با  
سنگک بر بدن نریم که خشایار سم کوایان به  
اندرونی وارد شد. فرمودیم پدر سوخته فصل  
چوگان گذشته پنجویز بورتیم می روی.  
عارض شد: گرفتیم قربان گرفتیم، فرمودیم چه؟  
عرض کرد بلیت استادیم، برویم بازی سپاهان  
پرسپولیس ببینیم. فرمودیم: برویم؟ عرض کرد:  
بله با هم برویم خیلی حال می دهد.  
فرمودیم چه هست حالا؟ گفت: فوتبال! گفتیم:  
بنال ملتفت شویم. گفت حالا می رویم می بینید.  
ظہری ناهار نخورده، نشستیم توی منبر عنبر غنر  
رفیق تا استادیم. عده ای از جوانان وطن کلاه و  
بوق به همراه آورده و دست افشانی می کردند. روی  
سرخ کرده بودند و صدرا داشتند تیم ما قهرمان  
می شود. کلاه بعد از مقداری پوری روی به  
سکوها رسیدیم. میدانگاهی بسیار وسیع بر  
وسط آن محوطه ای چمن کرده اند. دو دکه در دو  
طرف چمن گذاشته اند ۲۲ نفر تقلا می کنند گوی  
مشماپی را توی دکه ها هانند. حال این چه شور و  
هیجان دارد که پول می دهند می روند تماشا.  
...! اعلی. سرخ پوشان از بازی گذشته بود که آمدیم.  
آنجا که سرخ پوشیده بودند به آنجا که زرد پوشیده  
بودند فحش و فضاحت دادند و زرد ها هم  
بی پاسخشان نگذاشتند. مدتی نگذشته بود که  
کار از فحش های کش دار گذشته، دیدیم در هوا  
سنگ و آهن است که می بارد. یاد یک از فقره جنگ  
مصنعی و تصرف قزوین کردیم. فرمود: آنجا  
مربوع بودیم. عجایب صحنه ای دیدیم. در  
همین حول و ولا بودیم که یک فقره لنگه کفش  
پای چشمان فرود آمده برق از سه فازمان پرید.  
کلاه و قاپاریشان با منزل مراجعت کردیم. در  
آن باهاو خشایار را گم کردیم. کیسه یخ بر چشم  
گذاشته ورم و کبودی خوابید بهتریم. اساعه بر  
باب العمارت نشسته ایم از راه هم گذاشته ایم  
و رستم ان چشم انداز را می بیند که برسد با  
حوصله نصفش کنیم. پدر سوخته را.  
زیاده فرمایند نداریم.

## قدیمی‌ترین چریک‌های آسیا

ارتش نوین خلق نام شاخه نظامی حزب کمونیست فیلیپین است که توسط برنابه بوسکایانو معروف به فرمانده دانته در ۲۹ مارس ۱۹۶۹ تأسیس شد. به گزارش فرارو، ارتش نوین خلق یک گروه شورشی مانویستی و شاخه ۴۰۰ نفره از شورشیان مسلح حزب کمونیست فیلیپین است که اعضای آن از چهار دهه گذشته تاکنون علیه دولت مرکزی می‌جنگند.

حزب کمونیست فیلیپین سال ۱۹۶۸ در پی شکست‌های جنبش چریک قدیمی هوکیا‌هاپ تشکیل شد. این حزب پس از مدتی همراه با بقایای هوک‌ها، جناح نظامی به نام ارتش نوین خلق تشکیل دادند. این ارتش هنگام تشکیل در سال ۱۹۶۹ تنها ۵۰ چریک و ۳۵ قبضه تفنگ داشت، اما به تدریج رشد کرد و سال ۱۹۷۲ که سرپازان دولتی، کمونیست‌ها را محاصره کردند تعداد آنان به ۴۰۰ نفر می‌رسید. نیروهای چپ‌گرا به مرور زمان به دلیل فساد در بدنه دولتی فیلیپین رشد کردند. بیشترین فعالیت چریک‌ها در حال حاضر در مناطق شمالی و جنوبی میدنا‌ناو است. این حزب تاکنون چند دور مذاکره با دولت فیلیپین برای صلح انجام داده است و بنینگو آکینو، رئیس جمهور فیلیپین نیز در سال ۹۲ از دولت نروژ خواسته بود برای برقراری صلح میان مانیل و ارتش نوین خلق (چریک‌های کمونیست) میانجیگری کند.

از ارتش نوین خلق به عنوان قدیمی‌ترین گروه چریکی در آسیا نام برده می‌شود.